



عراق، گره گاهی برای آمریکا و جمهوری اسلامی

روز دوشنبه ۲۸ ماه مه، نخستین دور مذاکرات مستقیم، رسمی و علنی میان ایران و آمریکا در بغداد انجام شد. سفرای ایران و آمریکا در عراق، مذاکرات را مثبت ارزیابی کرده و اعلام نمودند که دور بعدی مذاکرات یک ماه دیگر انجام خواهد شد. تنها مسأله‌ای که تا کنون از این مذاکرات علنی شده است، توافق بر سر تشکیل یک کمیته امنیتی با حضور نمایندگان جمهوری اسلامی، دولت دست نشانده عراق، و آمریکا است.

مذاکرات میان نمایندگان جمهوری اسلامی و آمریکا در شرایطی برگزار شد که از مدتی پیش از موعد تعیین شده برای مذاکره، رگبار اتهامات، خط و نشان کشیدن‌ها و تهدیدهای طرفین علیه یکدیگر آغاز شده بود و هرچه زمان انجام مذاکرات نزدیکتر می‌شد، تهدید، و خط و نشان کشیدن طرفین برای یکدیگر نیز شدت می‌گرفت. چند روز مانده به برگزاری مذاکرات، نیروهای ائتلاف آمریکا در عراق اعلام کردند که رابط سپاه پاسداران با گروه‌های مخالف آمریکا در عراق را که برای این گروه‌ها مواد منفجره از ایران وارد می‌کرده دستگیر کرده اند. روز بعد، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از شناسایی چند "شبکه جاسوسی" خبر داد که به اشغالگران در عراق مرتبط بوده و در مناطق غرب، جنوب غربی و مرکزی ایران فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی می‌کردند.

در چنین فضای روانی و تبلیغاتی، هیات نمایندگی جمهوری اسلامی، نخستین دور مذاکرات مستقیم، رسمی و علنی میان ایران و آمریکا را نمایندگی کرد و با یک هیات آمریکایی به مذاکره نشست. هر چند به شیوه

در صفحه ۲

شمشیرهای آخته‌ی اسلامی
بر ضد زنان و علیه

"اراندل و اوباش" ۱۰

ترکیه در گرداب بحران ۴

ضرورت و اهمیت مبارزه برای آزادی های سیاسی

تشکل های سیاسی- صنفی ودمکراتیک خود برخوردار هستند یا نه؟ آیا از آزادی فعالیت، تجمع، اعتصاب و آزادی بیان و امکان نشر عقاید خویش برخوردار هستند یا نه؟ به عبارت دیگر، میزان تشکل یابی و آگاهی توده های کارگر و زحمتکش، ارتباط تنگاتنگی با میزان وجود آزادی های سیاسی واقعی در آن جامعه دارد.

ممانعت از تشکل یابی و آگاهی توده های کارگر و زحمتکش، یکی از روش ها و ابزارهای مهمی است که طبقات مرتجع و استثمارگر ایران، از این طریق توانسته اند سالیان متمادی اکثریت مردم جامعه را به انقیاد بکشند. تشکل یابی و آگاهی توده های کارگر و زحمتکش یک جامعه، علی العموم تابعی است از این مسئله که آیا کارگران و دیگر اقشار زحمتکش مردم آن جامعه از آزادی ایجاد

در صفحه ۳

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (۱)

پیام خامنه ای،

امنیتی کردن فضای جامعه و دانشگاه های کشور

دانشجویی در تیر ماه ۷۸، و نیز در شرایطی که موج سرکوب دانشجویان از دانشگاه امیرکبیر، به دانشگاه های دیگر از جمله دانشگاه علامه طباطبایی نیز، گسترش یافته است، انتخاب زمان و مضمون سخنرانی ها، نخستین نکته قابل تامل این دیدار است.

آنچه هم اکنون، بر دانشگاه های کشور می گذرد، و دانشجویان را بیش از پیش با موج سرکوب، اخراج و بازداشت های گسترده

در صفحه ۱۲

روز دوشنبه ۳۱ اردیبهشت ماه، گروهی از دانشجویان بسیجی دانشگاه های سراسر کشور، با خامنه ای دیدار کردند. در این دیدار، ابتدا تنی چند از نمایندگان دانشجویان بسیجی، پشت تریبون قرار گرفتند و سپس خامنه ای به ایراد سخنرانی پرداخت، در سخنان خامنه ای و نمایندگان دانشجویان بسیجی، نکاتی وجود دارد که با توجه به فضای فعلی جامعه و دانشگاه های کشور قابل تامل می باشند.

با توجه به نزدیک شدن سالروز قیام جنبش

نگاهی به پدیده ی خودکشی

از معدن قلعه زری تا کارخانه کنف کار

از معدن قلعه زری تا کارخانه کنف کار. از غلامرضا قلی زاده کارگر معدن تا حسن حسنی کارگر کارخانه. از کویر بیرجند تا شالیزارهای رشت. آسمان همین رنگ است.

بیست و یک ماه قبل غلامرضا قلی زاده کارگر معدن قلعه زری که هفده ماه دستمزد خود را از کارفرما طلبکار بود و چهار ماه حقوق بازنشستگی خود را از سازمان تامین اجتماعی نگرفته بود، با به آتش کشیدن خود، به فجیع ترین شکلی دست به خودکشی زد.

در صفحه ۷

عراق، گره گاهی برای آمریکا و جمهوری اسلامی

مالوف دیپلماسی بورژوازی محتوای این مذاکرات و بند و بست های احتمالی طرفین فاش نشده است، اما سیاستمداران و رسانه های آمریکایی و همچنین مقامات جمهوری اسلامی و دستگاه های تبلیغاتی رژیم، در صدد القاء این ایده هستند که ادامه این مذاکرات به ایجاد ثبات و آرامش در عراق منجر خواهد شد.

در رابطه با نفس مذاکره علنی میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا می توان گفت که انجام مذاکرات علنی در شرایط حاضر از بن بست امپریالیسم آمریکا و متحدانش در حل بحران عراق از یک سو، و وضعیت بحرانی جمهوری اسلامی از سوی دیگر ناشی می شود. دولت جورج بوش که وعده داده بود با سرنگونی رژیم صدام، عراق را به تخته پرش جغرافیای جدید خاورمیانه تبدیل خواهد کرد، پس از چهار سال و چند ماه همچنان از حل مساله عراق ناتوان است و علیرغم صرف صدها میلیارد دلار هزینه نظامی، تحمیل بیش از نیم میلیون کشته به مردم عراق و آوارگی حدود چهار میلیون عراقی که در جستجوی نقطه ای امن، عراق را ترک می کنند، هیچ چشم اندازی برای حل مساله عراق متصور نیست. نفس پذیرش این مساله که دولت آمریکا برای بازگرداندن باصطلاح آرامش به عراق، دست به دامان جمهوری اسلامی شود، صرف نظر از اینکه این مذاکرات به نتیجه ای برسد یا نه، پذیرش شکست آمریکا و متحدانش در عراق است.

در رابطه با جمهوری اسلامی فاکتورهای دیگری عمل می کنند. جمهوری اسلامی که سال ها تلاش داشت در عین داشتن روابط مخفیانه با آمریکا، در ظاهر، مذاکره با امپریالیسم آمریکا را نفی کند و از این طریق امت حزب الله و توده های متوهم منطقه را به خود وابسته سازد، در شرایط کنونی چاره ای جز پذیرش پیشنهاد آمریکا برای مذاکره علنی نداشت.

جمهوری اسلامی مصمم است، به رغم مخالفت قدرت های بزرگ امپریالیستی، پروژه هسته ای خود را ادامه دهد. ادامه این پروژه به ویژه ارتباط لاینفکی با اهداف و مقاصد توسعه طلبانه حکومت اسلامی در منطقه دارد که اکنون مقامات سیاسی اش از آن به عنوان «اتحاد جماهیر اسلامی» تحت رهبری خامنه ای یاد می کنند. پیشبرد این سیاست، ایجاب می کند که جمهوری اسلامی در قبال سیاست آمریکا، برای ایجاد جغرافیای جدید در خاورمیانه، بر دامنه نفوذ

خود در منطقه بیافزاید. نتیجه این امر، تشدید روزافزون تضادها و فشارهای سیاسی بوده است. تحت چنین شرایطی جمهوری اسلامی برای تخفیف فشارهای سیاسی و تحریم های اقتصادی، مدام گامی به جلو و گامی به عقب می گذارد. به ویژه اینکه دریافته است دولت آمریکا در صدد است طی ماه های آینده با تغییر ترکیب دولت دست نشانده عراق به ضرر جریان های شیعه، نفوذ حکومت اسلامی در عراق را محدود کند. مجموعه فشارهای بین المللی، به علاوه بحران سیاسی و اقتصاد در ایران که تنها چشم انداز متصور بر آن، تشدید این بحران هاست، سبب شده است جناح باصطلاح اصلاح طلب رژیم اعمال فشار به جناح احمدی نژاد برای پذیرش مذاکره با آمریکا را افزایش دهد. در چنین شرایطی جریان احمدی نژاد با حمایت همه جانبه خامنه ای مساله مذاکره را پذیرفت. پذیرش نفس مذاکره علنی با آمریکا، به جناح مسلط هیات حاکمه این امکان را می دهد که باز هم زمان بخرد و از فشارهای سیاسی و اقتصادی بین المللی بکاهد و در سطح داخلی ابتکار عمل را در مقابل جناح دیگر در دست خود داشته باشد. علیرغم این که خامنه ای برای کاستن از «قبیح» مذاکره علنی با «شیطان بزرگ» مدعی شد که مساله مذاکره دولت ایران با آمریکا، مطرح نیست و گفتگو بر سر عراق است اما واقعیت این است که وضعیت عراق، در شرایط کنونی به گره گاهی در روابط جمهوری اسلامی با دولت های غربی به رهبری آمریکا تبدیل شده است. دولت آمریکا اگر بپذیرد که در عراق شکست خورده است، در واقع شکست طرح تغییراتی که در رابطه با خاورمیانه در نظر داشت را پذیرفته است. این امری است که جورج بوش بارها به آن اذعان کرده و گفته است پیروزی در عراق، پیروزی در همه زمینه هاست، به زبان دیگر، شکست در عراق، شکست در سایر عرصه هاست.

توسعه طلبی جمهوری اسلامی هم امروز با شرایط عراق گره خورده است. رویای ایجاد امپراطوری اسلامی و به عبارتی «اتحاد جماهیر اسلامی» اگر قرار است تحقق یابد، بر بستر ویرانه ای که از عراق ایجاد شده و نفوذ سیاسی، نظامی، و اقتصادی حکومت اسلامی در عراق، بیشترین زمینه تحقق را خواهد داشت. همانگونه که، شکست جریان های وابسته به حکومت اسلامی در عراق به این مفهوم خواهد بود که خامنه ای و سایر رهبران حکومت اسلامی که خواب تکیه زدن بر مسند امپراطوری اسلامی را

می بینند، عجلتا باید از رویاپردازی دست بکشند و واقعیات زمینی را بپذیرند. بنابراین مذاکره با آمریکا بر سر مساله عراق، مذاکره بر سر نقطه ای گره ای است.

دقیقا از همین روست که به رغم اظهار رضایت طرفین از نتیجه مذاکرات و تبلیغ حول این مساله که این گفتگوها به حل بحران عراق خواهد انجامید، این مذاکرات از پیش محکوم به شکست است. نه به این مفهوم که جمهوری اسلامی اساسا نمی تواند بند و بست در زمینه مسائل سیاسی- نظامی و امنیتی و غیره با آمریکا داشته باشد؛ جمهوری اسلامی چه در رابطه با اشغال افغانستان و چه در رابطه با اشغال یار مستقیم و غیرمستقیم آمریکا بوده است. بلکه از این رو که امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی حامل دو سیاست متفاوتند. یکی می خواهد جغرافیای منطقه را به نحوی ترسیم کند که حکومت های دست نشانده آمریکایی منافع سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا در منطقه را تضمین کنند، دیگری که به اهداف توسعه طلبانه خود رنگ پان اسلامیتی زده است، برای اینکه به عنوان یک قدرت منطقه ای ظاهر شود، نیاز دارد توده های ناآگاه منطقه را با شعارهای عوام فریبانه ضد آمریکایی حول خود بسیج نماید. مساله مهم دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که جمهوری اسلامی و آمریکا بنا بر ماهیت و اهداف توسعه طلبانه شان می خواهند چنین وانمود کنند که توافق بین این دو، میتواند به صلح و ثبات در عراق بیانجامد. دو نیروی ارتجاعی که علیرغم تفاوت روش هایشان در یک نکته اشتراک دارند: یکی، عراق را رسما به اشغال در آورده، خود را مالک این کشور و حاکم سرنوشته مردم عراق می داند، و جمهوری اسلامی نیز با توجه به نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی اش، از موضع یک اشغالگر آینده سخن می گوید. اما در نهایت، سرنوشته عراق نه توسط نیروهای اشغالگر چه از نوع اسلامی و چه از نوع امپریالیستی، بلکه توسط توده های مردم این کشور تعیین خواهد شد. این را تاریخ بارها نشان داده و باز هم نشان خواهد داد.

بنابراین، از هر جنبه که به بحران عراق نگاه شود، نتیجه این است که نه آمریکا و جمهوری اسلامی - لاقول در شکل و شمایل کنونی اش- قادرند بر سر مساله عراق به توافق برسند و نه چنین توافقی اساسا قادر به حل بحران عراق خواهد بود. دور بعدی مذاکرات جمهوری اسلامی و آمریکا که قرار است یک ماه دیگر انجام شود، اختلافات را آشکارتر خواهد کرد.

ضرورت و اهمیت مبارزه برای آزادی های سیاسی

اگر وجود آزادی های سیاسی یکی از شروط مهم متشکل شدن طبقه کارگر به مثابه یک طبقه آگاه و تسهیل روند تبدیل این طبقه، از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود است، اگر با وجود آزادی های سیاسی، کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم، این موقعیت را به دست می آورند تا آگاهی خود را ارتقاء دهند، دوست و دشمن خود را به آسانی بشناسند و فریب شعارها و ترفندهای مرتجعین و سخنگویان آن ها را نخورند، در عوض، محروم ساختن توده مردم از آزادیهای سیاسی، اعمال خفقان و استبداد و دیکتاتوری، همواره وسیله ای برای تحمیل جهل و ناآگاهی، بی سازمانی و پراکنده نگاه داشتن کارگران و زحمتکشان بوده است، تا سرمایه داران و مرتجعین بتوانند بر پایه همین ناآگاهی و بی سازمانی، حاکمیت استبدادی و استثماراری خویش را به آسانی استمرار بخشند.

رژیم سلطنتی پهلوی چنین بود و جمهوری اسلامی نیز چنین است. نزدیک به سه دهه پیش کارگران و زحمتکشان ایران دست به قیام و انقلاب زدند و رژیم سلطنتی را سرنگون ساختند. اما بر بستر سال ها خفقان و دیکتاتوری عریان شاهنشاهی و سلب ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک و آزادی های سیاسی که توده های مردم را در نا آگاهی و بی سازمانی نگاه داشته بود، مرتجعین مذهبی و دستگاه روحانیت به رهبری خمینی، توانستند، در غیاب یک آلترناتیو انقلابی، که این، خود نیز محصول دیگر سال ها دیکتاتوری عریان و سرکوب شاهنشاهی بود- با تحمیل رهبری خود بر جنبش و کسب توافق و حمایت بورژوازی، برمسند قدرت تکیه زنند و دیکتاتوری خشن تر و عریان تری را مستقر سازند. با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی که در آن، دین و دولت به طور آشکار و همه جانبه ای درهم ادغام شدند، دیگر مشخص بود که تا این نظام مستقر باشد، بحثی از حقوق دمکراتیک مردم، بحثی از آزادی عقیده و بیان و مطبوعات، بحثی از آزادی تشکل و تجمع و اعتصاب و در یک کلام بحثی از آزادی های سیاسی نیز نمی تواند در میان باشد. چراکه جمهوری اسلامی یک حکومت مذهبی است و یک حکومت مذهبی یا دولت مذهبی، ذاتا نافی هرگونه دمکراسی و آزادی ست.

نزدیک به سه دهه حاکمیت رژیم ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی نیز بیانگر

همین واقعیت و بیانگر این مسئله است که این رژیم ستمگر، مدافع شدیدترین تبعیضات است، حقوق دمکراتیک مردم را به رسمیت نمی شناسد، مخالف سرسخت آزادی های سیاسی است و اساسا به ضرب زور و تکیه بر سر نیزه توانسته است به حیات خود ادامه دهد. حتی در آن مقطعی که در اصل، به منظور کنترل و مهار جنبش های اعتراضی گسترش یافته ای که روز به روز رادیکال تر می شد، تاکتیک فرم و اصلاحات در دستور کار رژیم قرار گرفت، همگان به چشم خود دیدند که رژیم جمهوری اسلامی، بنا به ماهیت خود، آنقدر خشک و انعطاف ناپذیر است که تاکتیک اصلاح طلبان حکومتی نیز به دیوار مقاومت نفوذ ناپذیر این نظم استبدادی و ارتجاعی اصابت می کند و سرنوشتی جز شکست و رسوائی ندارد. این رژیم، پیش از آنکه به "اصلاحات" و "استحاله لیبرالی"- این مشغولیت ذهنی دیرین اپوزیسیون بورژوائی و رفرمیست ها- بیانید، به تشدید سرکوب و خفقان عمل می کند. احمدی نژاد، محصول همین سیاست یعنی اعمال دیکتاتوری خشن تر، و در پیش گرفتن سرکوب و خفقان گسترده تر و قلع و قمع بیشتر است. سرکوب و خفقان شدیدتر و گسترده تر و نقض خشن تر حقوق دمکراتیک کارگران و زحمتکشان برای خاموش ساختن جامعه اما به جای آنکه هدف رژیم را برآورده سازد و معضل آن را حل کند، شرایط و ضرورت طرح مطالبات دمکراتیک و آزادیخواهانه را در ابعاد بزرگ تر و وسیع تری بازتولید می کند و این مطالبات را در دستور کار و مبارزه اکثریت عظیم جامعه قرار می دهد. از همین جاست که به رغم این موضوع که جنبش های اعتراضی اجتماعی، وحشیانه تر از گذشته سرکوب می شوند، اما این جنبش ها نه تنها خاموش نشده و نمی شوند، بلکه با نیروی بیشتری سربرمی آورند و روند رشد یافته ای را نیز پیموده اند. رشد و گسترش جنبش اعتراضی معلمان، جنبش اعتراضی دانشجویان، جنبش زنان و مهم تر از همه جنبش طبقاتی کارگران طی چند سال اخیر، بیانگر همین واقعیت است.

اکنون هر یک از این جنبش ها، مستقل از این که با کدام خواست و مطالبه به میدان می آیند، با یک دستگاه واحد معینی روبه رو و به شدت سرکوب می شوند. کوچک ترین خواست این جنبش ها، صرف نظر از این که تا چه حد سیاسی یا صنفی است، به مسئله

آزادی ها گره می خورد. فعالین کارگری و کارگران پیشرو، در هر گام فعالیت خود با اقدامات سرکوبگرانه دستگاه امنیتی روبه رو هستند. اگر کارگران برای آگاهی و تشکل یابی تلاش می کنند، اگر برای ایجاد تشکل های مستقل خود اقدام می کنند، اگر کمیته و سندیکا ایجاد می کنند، اگر دست به تجمع و اعتصاب می زنند و حق و حقوق خود را طلب می کنند، به فوریت از کار اخراج و بازداشت و محاکمه می شوند، به زندان می افتند و مورد تهدید و پیگرد قرار می گیرند. چرا چنین است؟ به این دلیل ساده که کارگران حق تجمع و اعتراض و اعتصاب ندارند و از آزادی برای ایجاد تشکل های مستقل خویش محروم اند. عین همین مسئله در مورد سایر جنبش های اجتماعی نیز صادق است. اگر معلمان برای افزایش حقوق دست به مبارزه می زنند، اگر دانشجویان به دخالت نیروهای امنیتی و بسیجی وابسته به سپاه پاسداران در امور دانشگاه اعتراض می کنند، اگر زنان نسبت به حجاب اجباری و تبعیض جنسیتی دست به اعتراض می زنند، آن ها نیز همه جا، با سرکوب روبه رو می گردند. فعالین این جنبش ها نیز همه جا مورد ضرب و شتم قرار می گیرند، بازداشت و محاکمه می شوند و به زندان می افتند و در معرض تهدید و پیگرد دائمی قرار دارند.

بدین ترتیب، کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان و جوانان، در هر گام و به طور روزمره، شاهد این مسئله هستند که به چه شیوه های خشنی، حقوق اولیه آنها نقض و پایمال می شود. جنبش های اجتماعی مختلف، ولو از راه های متفاوت، سرانجام به جایی می رسند که با وضوح می بینند، حاکمیت ارتجاع و سرکوب، تا آنجا که به نقض حقوق دمکراتیک مردم مربوط می شود، وضعیت مشابهی را بر آنان تحمیل نموده، آنها را از آزادی های سیاسی محروم ساخته و خواست هایشان را به نحو لاینفکی به کسب آزادی در مقیاس تمام جامعه گره زده است. از همین جاست که آزادی های سیاسی در لحظه حاضر به یکی از خواست های بسیار مهم و برجسته اقشار زحمتکش جامعه، و مبارزه برای آن، به یک امر عمومی تبدیل شده است. نقش طبقه کارگر در این میان، بسیار مهم، بی بدیل و تعیین کننده است. مبارزه طبقه کارگر با رژیم سیاسی حاکم اگرچه در اساس برای برانداختن نظام سرمایه داری و یک مبارزه

ترکیه در گرداب بحران

شوینیسیم ترک، وظیفه حراست از تفوق "ملیت" بر "مذهب" را با اسم رمز دفاع از "لانیسیته" به عهده گرفت.

نقش و وظایف تاریخی ارتش این کشور را باید از همین زاویه در نظر گرفت. هر بار که فرماندهان نظامی منافع بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم را در خطر دیدند، هیچ تردیدی در دخالت در امور سیاسی و ساقط کردن مخالفین از طریق کودتا به خود راه ندادند. نتیجه وقوع چهار کودتا از سال ۱۹۴۵ تا کنون بوده است. اکنون اما فرماندهان ارتش با دشواری های ویژه ای مواجهند و دیگر نمی توانند مثل گذشته هر زمان که اراده کردند، دست به کودتا بزنند. احزابی که در طول چندین دهه، با کنترل کامل پارلمان، به عنوان سخنگو و نماینده سیاسی بورژوازی شوینیسیت، قدرت دولتی را در دست داشتند، با شکست مفتضحانه در آخرین انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۲ به کلی از صحنه سیاست خارج شده و جای خود را به جریانات "اسلام گرا" دادند. با کسب اکثریت کرسی های مجلس توسط این جریانات، برای نخستین بار، زمام امور به دست دولتی "یک حزبی" با گرایشات "اسلامی" سپرده شد. اشغال نظامی عراق و افغانستان، گسترش جنگ در لبنان و فلسطین، تشکیل دولت کرد در کردستان عراق، وضعیت حساس کردستان ترکیه و رشد و گسترش اعتراضات توده های کارگر و زحمتکش ترک و کرد، فرماندهان ارتش را نگران کرده و در نبود نماینده سیاسی بورژوازی شوینیسیت، آنها را به صف اول مبارزه با دیگر جریانات بورژوا و دولت کشانده است. اگر سران ارتش می توانستند کار دولت را یکسره سازند، دیگر احتیاجی به بسیج افشار میانی جامعه و راه اندازی تظاهرات خیابانی با شعار دفاع از "لانیسیته" نداشتند. علاوه بر این ادعاهای فرماندهان ارتش مبنی بر مبارزه با جریانات اسلامی یکسر دروغ است. همگان می دانند این سران ارتش بودند که در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ مدارس اسلامی به راه انداختند، تدریس اسلام در مدارس را اجباری نمودند و میلیونها دلار صرف ساخت مساجد و مراکز اسلامی نمودند تا نفوذ و اعتبار گسترش یابنده جریانات چپ و انقلابی را در هم بشکنند. در یک کلام فرماندهان ارتش خواهان سرکوب جنبش های اعتراضی کارگران و زحمتکشان ترک و کرد، اعاده قدرت خود و بازگشت به روزهای طلایی دوران جنگ سرد هستند. فرماندهان ارتش می خواهند دوش به دوش سربازان ارتش های امپریالیستها در ماجراجویی های نظامی در گوشه و کنار خاورمیانه، شرکت کنند.

جمهور با رای مستقیم و مخفی مردم انتخاب شود. این وضعیت حزب جمهوری خلق، تنها حزب اپوزیسیون دولت در پارلمان، را به رودررویی شدید با حزب توسعه و عدالت کشاند. تا جایی که جلسه روز ۲۸ ماه مه مجلس پیرامون تغییر قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور با رای مستقیم و مخفی مردم، به درگیری میان نمایندگان موافق و مخالف کشید. در این فضای متشنج، طرفین سرگرم تدارک انتخابات روز ۲۲ ژوئیه هستند. این کشمکش های سیاسی از سوی رسانه های گروهی غرب، برخورد "لانیسیته" و "بنیادگرایی اسلامی" خوانده شد. این ادعا اما هیچ ربطی به واقعیت ندارد. اگر "لانیسیته" به معنای جدائی دین از دولت باشد، قانون اساسی ترکیه کوچکترین نشانی از لانیسیته ندارد. در این کشور سالیهاست که بورژوازی شوینیسیت با ایجاد یک نهاد دولتی به نام "مدیریت امور دینی"، ضمن تامین مالی کلیه فعالیت های مذهبی، تمام امور دینی جامعه را تحت نظارت کامل و کنترل مستقیم خود دارد. هر چند کاربرد غلط مفاهیم تاریخی از سوی رسانه های وابسته به طبقات حاکم، یکی از شیوه های شناخته شده ایجاد اغتشاش فکری در میان توده های مردم است، اما اینکه چرا قانون اساسی ترکیه "لانیکی" خوانده می شود، احتیاج به توضیح بیشتری دارد. مصطفی کمال پاشا - آتاتورک - در اوایل دهه ۱۹۲۰ و همزمان با فروپاشی امپراتوری عثمانی، پایه ایجاد کشور فعلی ترکیه را بنا نهاد. وی برای دور نگه داشتن ترکیه از خطر "کمونیسم" شوروی، تاکید بر اشتراکات ملی را مهمترین عامل وحدت مردم این کشور قرار داد. از دیگر سو، پیشینه اسلامی امپراتوری عثمانی وی را وادار ساخت که علاوه بر عامل "ملی"، عامل مذهب "مشترک" را هم یکی دیگر از پایه های وحدت ساکنین ترک زبان این منطقه قرار دهد. از اینجا ایده ایجاد دولت ناسیونالیست ترک با مذهب رسمی دولتی سر بر آورد. در این دولت، وجه غالب با "ملیت" است و "مذهب" تحت کنترل دولت "ملی" و در خدمت اهداف بورژوازی شوینیسیت قرار دارد. به این اعتبار، لانیسیته، در قانون اساسی ترکیه نه به معنای جدائی دین از دولت، بلکه تفوق دولت ملی به مذهب رسمی است. ارتش، در کنار ماشین عظیم بوروکراتیک دولتی، به عنوان یکی از بازوهای اجرایی

با نزدیک شدن موعد انتخاب رئیس جمهور جدید، اوضاع سیاسی ترکیه از اواسط ماه آوریل وارد دور جدیدی از تنش شد. بر طبق قانون اساسی این کشور، این کار به عهده پارلمان است. و از آنجا که حزب حاکم، حزب توسعه و عدالت، اکثریت کرسی های پارلمان را در اختیار دارد، نامزد این حزب می تواند به آسانی به عنوان رئیس جمهور ترکیه انتخاب شود. ابتدا نخست وزیر فعلی ترکیه، رجب طیب اردوغان، رهبر حزب عدالت و توسعه، نامزدی خود را برای احراز این مقام اعلام کرد که با مخالفت شدید اپوزیسیون و فرماندهان ارتش روبرو شد. پس از این مخالفت نامزدی وی لغو شد. این عقب نشینی اما به معنای چشم پوشی این حزب از مبارزه برای کسب مقام ریاست جمهوری نبود. این بارحزب توسعه و عدالت، وزیر امور خارجه خود، عبدالله گل را نامزد احراز مقام ریاست جمهوری کرد. این عمل نیز با مخالفت شدید ارتش و اپوزیسیون مواجه شد. اما حزب حاکم بر آن پا فشرد. ناتوانی اپوزیسیون در رد نامزدی عبدالله گل کار را به آنجا رساند که "حزب جمهوری خلق"، با تحریم دور اول انتخاب رئیس جمهور در روز جمعه ۲۷ آوریل تلاش نمود تا مانع انتخاب عبدالله گل شود. برغم تحریم این جلسه، رای های داده شده به عبدالله گل، تعداد کمی تا حد نصاب ضروری دور اول فاصله داشت. اما حزب توسعه و عدالت امیدوار بود که عبدالله گل در دور دوم بتواند انتخاب شود. در این میان حزب جمهوری خلق در اعتراض به روند رای گیری در پارلمان به علت عدم حضور دو سوم نمایندگان، از دادگاه قانون اساسی ترکیه خواست که انتخاب عبدالله گل را باطل اعلام کند. فرماندهان ارتش هم با صدور اطلاعیه شدیدالحنی به "اسلام گرایان" هشدار دادند که "ارتش ترکیه" خود را "ضامن اجرای اصول لانیکی مندرج در قانون اساسی" می داند و اجازه انتخاب نامزدی مخالف با این اصول را نخواهد داد. دادگاه قانون اساسی هم رای به ابطال رای گیری دور اول داد. در این فضای متشنج، حزب حاکم با تهدید به انحلال پارلمان و برگزاری انتخابات جدید، کوشش کرد تا اپوزیسیون را به تمکین وادار کند. با تحریم دور دوم انتخابات از سوی حزب جمهوری خلق، عبدالله گل نامزدی خود را لغو کرد. پس از این، رجب طیب اردوغان دو طرح را همزمان پیش گرفت. نخست انحلال پارلمان و انتخابات جدید در روز ۲۲ ژوئیه و دوم تغییر قانون اساسی به نحوی که رئیس

ترکیه در گرداب بحران

در سوی دیگر درگیری های سیاسی هفته های اخیر، حزب توسعه و عدالت قرار دارد، که توانست در انتخابات سال ۲۰۰۲، اکثریت کرسی های پارلمان را به چنگ آورد. این حزب حاصل انشعاب بخشی از رهبری حزب "رفاه اسلامی" به سرکردگی نجم الدین اربکان است، که در سال ۱۹۹۷ در راس یک دولت ائتلافی به نخست وزیری ترکیه رسید. وی، در تلاش به نزدیک ساختن ترکیه به دیگر کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، به دیدار رهبران ایران اسلامی و لیبی شتافت تا پیرامون طرح تشکیل "گروه هشت کشور اسلامی" به بحث و گفتگو بنشیند. فرماندهان ارتش این اقدام نجم الدین اربکان را مغایر اصول "لائیک" مندرج در قانون اساسی شناخته و دولت وی را با یک شبه کودتا از قدرت ساقط ساختند. همزمان با برکناری نجم الدین اربکان از مقام نخست وزیری، نشانه های شکست قطعی تجربه بنیاد گرائی در ایران و افغانستان آشکار شد و رشد جریانات "میانه روی اسلامی" در مخالفت با جریانات تندروی اسلامی شتاب گرفت. این امر تغییر رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جریانات اسلامی خاورمیانه و اتخاذ سیاست "گفتگوی انتقادی" از سوی این اتحادیه با هدف تضعیف و انفراد جریانات تندروی اسلامی و جذب و تقویت جریانات میانه روی اسلامی را در پی داشت. به این ترتیب بخشی از رهبری میانه روی حزب رفاه اسلامی به سرکردگی رجب طیب اردوغان و عبدالله گل نیز راه جدائی از بخش تند روی این حزب به رهبری نجم الدین اربکان را در پیش گرفت و با تشکیل حزب توسعه و عدالت، سیاست و اهداف خود را مطابق با سیاست اتحادیه اروپا در خاورمیانه تنظیم نمود. در حالیکه احزاب بورژوا - شوونیست یکی پس از دیگری صحنه سیاست را مفتضحانه ترک کرده و هیچ پایگاهی در میان کارگران و زحمتکشان ترکیه نداشتند، این حزب با شعارمبارزه با "ارتشاء و فساد اداری" و خود سری سران ارتش، حل مسالمت آمیز مسئله کردستان، کاهش فشار به اقلیت های مذهبی و بکرشته اصلاحات جزئی، جنبش نارضایتی توده ها را به کنترل خود درآورد و به امپریالیستها نشان داد که تنها این حزب قادر است ثبات سیاسی لازم برای پیاده نمودن سیاست های نئولیبرالی صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا را تامین نماید. به این ترتیب، حزب توسعه و عدالت، از همان آغاز با حمایت کامل اتحادیه اروپا کاربست

سیاست های نئولیبرالی را در دستور کار خود قرار داد. این حزب "دموکراتیزه کردن" ترکیه مطابق با شروط اتحادیه اروپا را در دستور کار قرار داد و با سوء استفاده از احساسات مذهبی توده های کارگر و زحمتکش، آنها را فریب داده و کاربست سیاست های نئولیبرالی اتحادیه اروپا را تنها راه نجات معرفی کرد. بنابراین بحران کنونی نه بر سر تقابل "لائیسیت" و "بنیاد گرائی اسلامی"، بلکه انعکاسی از مبارزه جناح های مختلف بورژوازی ترکیه برای قبضه قدرت سیاسی و کسب سهم بیشتری از حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان این کشور است. اما بازیگران صحنه سیاست در ترکیه، تنها به نمایندگان بورژوازی محدود نمی شوند. طبقه کارگر و جریانات و احزاب مدافع آن، یکی دیگر از بازیگران این صحنه هستند. سرکوب خونین و قلع و قمع جریانات کمونیست، انقلابی و کارگران پیشرو از فرادای کودتای سال ۱۹۸۳ و بعد تر فروپاشی بلوک کشورهای شرق در سال ۱۹۹۱، جنبش چپ و کمونیستی ترکیه را، همچون دیگر نقاط جهان، با بحرانی عمیق و تشدت و پراکندگی جانکاهی روبرو نمود. با تضعیف جنبش چپ و کمونیستی، جنبش کارگری ترکیه نیز به موضع تدافعی افتاد. هر چند در سال های اخیر، روند رادیکالیزه شدن مبارزه اوج تازه ای گرفته است، اما به گواه تاریخ آتش اختلافات میان جناح های مختلف بورژوازی، تنها زمانی می تواند شعله ور شود، که هر دو طرف از قابل کنترل بودن جنبش اعتراضی توده های کارگر و زحمتکش مطمئن باشند. اکنون در ترکیه شاهد این واقعیت هستیم. گسترش خانه خرابی دهقانان فقیر در پی کاربست سیاست های نئولیبرالی سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، مهاجرت دهها هزار کارگر از مناطق شرقی ترکیه به شهرهای بزرگ در غرب این کشور را به همراه داشت. در حالی که نفوذ و اعتبار جریانات چپ و کمونیست نسبت به گذشته کاهش یافته و جنبش کارگری هم به تنهایی قادر به جذب این مهاجرین به صفوف خود نیست، این کارگران کنده شده از زمین و جذب نشده در اقتصاد شهر های بزرگ، هنوز باورهای سنتی خود را به همراه دارند.

جریانات اسلامی-بورژوازی هم با سوء استفاده از همین باورها است که توانستند این مهاجرین را به مثابه بخشی از پایه توده ائی خود بسیج کرده و به خیابان ها بیاورند. برغم تمام این مشکلات، اما نیروهای کمونیست و انقلابی وضعیت را به درستی تشخیص داده و در تلاشند تا ماهیت ارتجاعی هر دو طرف درگیر در صحنه سیاست ترکیه را به توده های کارگر و زحمتکش توضیح داده و صف مستقل آنان را در مقابل جناح بندی های رنگارنگ بورژوازی، سازماندهی کنند. یکی از نمونه این تلاش ها، بر پائی مراسم اول ماه مه امسال از سوی کمیته مشترکی مرکب از یکرشته از جریانات چپ و کمونیست و اتحادیه های کارگری بود که برغم ممنوعیت شدید بر پائی هر گونه مراسمی به مناسبت این روز توانست شهر استانبول را با شعارهای "زنده باد اول ماه مه" و "نه غربی، نه اسلامی" به میدان جنگ علیه نیروهای سرکوب تبدیل نماید. تمام شواهد موجود حاکی از آن است که حزب توسعه و عدالت از انتخابات پارلمان در روز ۲۲ ژوئیه با پیروزی بیرون آمده و مجددا اکثریت کرسی های پارلمان را به خود اختصاص خواهد داد. تا آن تاریخ، دوران زمامداری رئیس جمهور فعلی، احمد نجدت سزر، هم به آخر رسیده و دیگر او هم قادر نخواهد بود که با بهانه دفاع از "لائیسیت"، تصمیمات دولت را وتو کرده و گسترش قدرت جریانات "اسلامی" را سد سازد. رشد و تکامل اقتصادی بورژوازی متوسط ترکیه، که نتیجه مستقیم کاربست سیاست های نئولیبرالی بود، تا به آنجا گسترش یافته که اکنون خواهان سهم بیشتری از قدرت سیاسی است. پس از کسب اکثریت کرسی های پارلمان و تشکیل دولت اکنون زمان کسب مقام ریاست جمهوری و استفاده از اختیارات آن برای از جمله تعیین فرمانده نیروهای مسلح، برگزیدن رئیس ستاد ارتش و در یک کلام، کنترل کامل ارتش رسیده است. بی تردید هر دو جناح بورژوازی، چه اسلامی و چه شوینیست، دشمنان قسم خورده کارگران و زحمتکشان ترک و کرد هستند که تنها انقلاب کارگران و زحمتکشان می تواند آنها را از سر راه تکامل جامعه بربود.

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

را بخوانید

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (۱)

سوسیالیسم علمی، رهنمون عمل اش. قطعنامه انترناسیونال، که پیش از این به آن اشاره شد، قلب مسئله را نشانه رفته است و می گوید:

"این تشکل طبقه کارگر به صورت یک حزب سیاسی، برای تامین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن، الغاء تمام طبقات ضروری ست."

به هر حال، این بدان معنا نیست که مثلا گفته شود، چون سازمان فدائیان (اقلیت) خود را کمونیست می داند، رهنمون عمل اش تئوری سوسیالیسم علمی ست. دارای برنامه و تاکتیک های روشنی ست. گروه محدودی از کارگران نیز در صفوف آن، مبارزه می کنند و خواهان انقلاب اجتماعی ست، پس حزب طبقاتی کارگران است. خیر! حزب طبقاتی کارگران، نه صرفا جنبش کارگری ست و نه سوسیالیسم علمی، چیزی بسیار فراتر از این هر دو می باشد. سنز جنبش کارگری و سوسیالیسم علمی ست. حزبی ست که با موجودیت خود، تجسم عینی طبقه ای ست که به قول مارکس، از طبقه ای در خود، به طبقه ای برای خود تبدیل شده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) برای تشکیل چنین حزبی تلاش می کند. اکنون نیز بیش از هر زمان دیگر، پیش شرط ها و زمینه های عینی آن، به سرعت درحال فراهم آمدن است. درک این مسئله آنگاه روشن خواهد شد که ما قبل از هر چیزی، به مبارزه کنونی طبقه کارگر و مرحله ای که جنبش کارگری هم اکنون به آن رسیده است، نظری بیافکنیم. این واقعیت، برکسی پوشیده نیست که در سال های اخیر، موج وسیعی از اعتراضات کارگران، سراسر ایران را فراگرفته است. این اعتراضات که اشکال بسیار متنوعی نظیر، اعتصاب، راهپیمایی، گردهم آئی، تظاهرات، اشغال کارخانه، مسدود کردن جاده ها و خیابانها، درگیری های متعدد با نیروهای پلیس، به خود گرفته اند، از نظر کمیت نیز در طول تمام دوران حیات جنبش کارگری ایران، بی سابقه اند. به رغم این که، این مبارزات عموما بر سر مطالبات اقتصادی صورت گرفته اند و اساسا مبارزاتی اقتصادی بوده و هنوز هم هستند، با این وجود، مبارزاتی صرفا اقتصادی نبوده و نیستند. در ایران به علت حاکمیت رژیم دیکتاتوری عریان، در اغلب این مبارزات، دولت به عنوان قدرت متشکل طبقه سرمایه دار، در برابر کارگران ظاهر شده است و این مبارزه بیش از پیش به مبارزه ای علیه خود دولت تبدیل شده و از این روجه نحو فزاینده ای خصلت سیاسی به خود گرفته است. عوامل متعددی دست اندر کار بوده اند که خصلت ضد سرمایه داری مبارزه طبقه کارگر برجسته تر شود و جنبش شکلی مدام آگاهانه تر به خود بگیرد.

با تمام این اوصاف، هنوز جنبش طبقه

انترناسیونال کارگری تحت زعامت مارکس، که همواره رهنمون عمل کمونیست ها در سراسر جهان بوده، مصراست و تکرار می کند:

"طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متشکل طبقات مالک، نمی تواند به عنوان یک طبقه عمل کند، مگر آن که خود را به صورت یک حزب سیاسی، متمایز از تمام احزاب طبقات مالک و در مخالفت با آن ها سازمان دهد.

این تشکل طبقه کارگر، به صورت یک حزب سیاسی، برای تامین امر پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن، الغاء تمام طبقات، ضروری ست. اتحاد نیروهای طبقه کارگر که از طریق مبارزه اقتصادی به دست آمده است، باید در عین حال به عنوان اهرمی در خدمت مبارزه این طبقه، علیه قدرت سیاسی استثمارگران، مورد استفاده قرار گیرد.

ملاکین و سرمایه داران، همواره از امتیازات سیاسی خود، به منظور دفاع و جاودانه کردن انحصار اقتصادی خویش و در انقیاد نگهداشتن کار، بهره گرفته اند. لذا کسب قدرت سیاسی، وظیفه بزرگ پرولتاریا می شود."

در ایران، هنوز یک حزب سیاسی طبقاتی کارگران وجود ندارد. لذا وظیفه مهمی که در برابر کمونیست ها، قرار گرفته است، تلاش برای تشکیل یک چنین حزبی ست.

البته، نه یک یا دو، بلکه چندین سازمان سیاسی وجود دارند که بر خود نام حزب طبقاتی کارگران نهاده و خودشان، به خودشان عنوان نمایندگی طبقه کارگر را داده اند. آنها مجازند، خود را چنین بنامند، اما در این واقعیت تغییری ایجاد نمی کند که حزب طبقاتی کارگران، در ایران وجود ندارد. این سازمان ها نشان داده اند که حتا از جهت نظری نیز فاقد چنین صلاحیتی هستند، تا چه رسد به نمایندگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر. بسی خنده آور است که خود را حزب طبقاتی کارگران نامید، اما در کشوری با میلیون ها کارگر که همه روزه در حال مبارزه اند، حتا چند صد کارگر یک کارخانه نیز پیدا نشوند که چنین حزبی را به عنوان حزب طبقاتی خود به رسمیت بشناسند و یا به فراخوان اش برای یک عمل سیاسی یا مبارزه ای اقتصادی، پاسخ دهند.

در همین جا باید افزود که این گفتار به این معنا نیست که هر تشکلی که کارگران در آن حضور دارند، ولو در ابعاد میلیونی، حزب طبقاتی کارگران است. خیر! حزب طبقاتی کارگران، آن سازمان سیاسی طبقه کارگر است که حزب انقلاب اجتماعی باشد و

نیازهای کنونی جنبش کارگری و کمونیستی در ایران ایجاب می کند که نشریه کار، مواضع سازمان را پیرامون شکل سازماندهی، فعالیت و وظائف تشکیلات ما، نقش و جایگاه تشکل های مختلف کارگری و تاکتیک هائی را که سازمان ما، برای سرنگونی جمهوری اسلامی مطرح کرده است، به ویژه، برای آگاهی آن گروه از فعالان و هواداران سازمان که به علت شرایط اختناق حاکم بر ایران، تاکنون نتوانسته اند در جریان آنها قرار گیرند، بار دیگر مورد بحث و بررسی قرار دهد.

سازمان فدائیان (اقلیت) که برخاسته از انشعاب بزرگ سال ۱۳۵۹ در سازمان چریکهای فدائی خلق است، همانگونه که از آغاز اعلام کرده است، یک سازمان کمونیست است که برای سرنگونی نظام سرمایه داری، الغاء مالکیت خصوصی، استثمار انسان از انسان، کارمزدی، در یک کلام الغاء طبقات و استقرار یک جامعه کمونیستی مبارزه می کند که در آن "تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزاد همگان" است.

هدف فوری سازمان فدائیان (اقلیت)، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان است.

سازمان فدائیان (اقلیت) در برابر تمام جریاناتی که به نحوی از انحاء، پوشیده و آشکار، خواهان وصله و پینه کردن جامعه سرمایه داری از طریق اصلاحات و در نتیجه، حفظ نظام مبتنی بر کار مزد بگیر می هستند، پیگیرانه مدافع یک انقلاب اجتماعی ست.

نیروی محرکه این انقلاب و عامل اجرائی آن، طبقه کارگر است که رسالت دگرگونی تمام نظم موجود را برعهده دارد. اما، برای این که طبقه کارگر بتواند وظیفه طبقاتی و تاریخی خود را از طریق این انقلاب، به فرجام برساند، باید خود را در یک حزب سیاسی طبقاتی مختص خود، حزبی که تئوری سوسیالیسم علمی، راهنمای عمل آن باشد و از سیاستی اکیدا طبقاتی برخوردار، مجزا و در مخالفت آشکار با تمام احزاب و سازمان های غیر کارگری، متشکل سازد.

لذا، سازمان فدائیان (اقلیت)، در مقابل تمام جریاناتی که پوشیده و آشکار، ضرورت حزب طبقاتی کارگران را برای پیروزی انقلاب اجتماعی، نفی می کنند و بدین طریق می کوشند، طبقه کارگر را در اسارت ایدئولوژیک- سیاسی طبقه سرمایه دار نگهدارند، پیگیرانه بر ضرورت تشکیل حزب سیاسی طبقاتی کارگران تاکید می ورزد.

سازمان فدائیان (اقلیت) بر اجرای قطعنامه

نگاهی به پدیده ی خودکشی

از معدن قلعه زری تا کارخانه کنف کار

بیست و یک ماه پس از آن، حسن حسنی کارگر کارخانه کنف کار رشت که یازده ماه دستمزد خود را از کارفرما طلبکار بود و سازمان تامین اجتماعی حقوق دوران بیکاری او را قطع کرده بود، با حلق آویز کردن خود به زنده گی اش خاتمه داد.

پیش از غلامرضا قلی زاده نیز بسیاری دست به خودکشی زدند. بعد از او نیز همین طور. حسن حسنی یکی از آنهاست و بعد از او نیز ما شاهدان هر روزه ی این خودکشی ها باقی خواهیم ماند.

شاهدانی که یکسال و اندی پیش، و در آستانه ی سال نو، از واقعه تبریز، بر خود لرزیدند. مرگ دلخراش خانواده ای که شام آخر را با هم خوردند. شامی که آغشته به زهر بود و کودکی که حتما فرصت نکرد شکلاتش را تا ته مزه کند.

هدف از این نوشتار نه بررسی همه جانبه خودکشی به مثابه ی یک پدیده و معضل اجتماعی که در این صفحات محدود نمی گنجد، بل که نگاهی ست تنها به برخی از جوانب این موضوع. این نوشتار بیش از هر چیز توجه خود را به افزایش میزان خودکشی و ریشه های اجتماعی آن معطوف نموده و در ضمن تلاش دارد پاسخی به این سوال بدهد که آیا خودکشی روشی مناسب برای فرد خودکش است یا نه؟

برخی از جامعه شناسان که به موضوع خودکشی پرداخته اند، خودکشی را اقدامی معمولا از روی آگاهی دانسته که در آن مرگ وسیله یا هدف باشد. در طول تاریخ انسان های بسیاری و در جوامع متفاوت دست به خودکشی زده اند.

ون گوگ نقاش برجسته هلند، یکی از آنان است. مایاکوفسکی شاعر پُر آوازه شوروی با شلیک گلوله به زنده گی اش پایان داد. سالوادور آلنده پیش از دستگیری توسط کودتاگران، به زنده گی اش خاتمه داد.

در ایران، صادق هدایت و غزاله علیزاده دو نویسنده مشهوری هستند که با خودکشی به زنده گی خود پایان دادند.

در بررسی موضوع خودکشی به موارد بسیاری از خودکشی ها که ناشی از شکست های عشقی، اقتصادی، اجتماعی، جنگی و حتا مواردی هم چون قمار است، برخورد می کنیم.

همین طور در بررسی پدیده ی خودکشی به خودکشی های سیاسی می رسیم. خودکشی توسط مبارزینی که برای جلوگیری از شکنجه شدن و درد شکنجه و یا لو دادن هم

سنگران و به خطر انداختن جان آن ها، دست به این کار می زنند. همین طور خودکشی برخی از زندانیان سیاسی در زندان که خود بحث مفصلی را می طلبد.

و بالاخره خودکشی های اعتراضی. از جمله این نوع خودکشی ها می توان به خودکشی های اعتراضی پناهندگان اشاره کرد که یکی از نمونه ها ی اخیر آن خودسوزی یک پناهنده ی ایرانی در یکی از کشورهای آسیای جنوب شرقی بود.

اما همان گونه که اشاره شد، هدف این نوشتار بررسی همه جانبه ی این موضوع نیست. آن چه که مد نظر می باشد رشد سرسام آور آمار خودکشی در جامعه ایران و به طور خاص خودکشی در میان کارگران است. موضوعی که همواره سعی شده است با پنهان کاری و عدم آرایه آماری صحیح، از انعکاس ابعاد فاجعه آمیز آن جلوگیری شود. تنها گاهی و در پی اتفاقاتی است که برخی از آمارها از لابلای صحبت ها به گوش می رسد. استان ایلام که یکی از فقیرترین استان های ایران است، از نظر آمار خودکشی در وضعیت بسیار بدی قرار دارد. امروز آمار خودکشی در همه جا بالا رفته است. به تازه گی و در پی خودکشی یک نوجوان شانزده ساله در شهر "راور"، فرمانده نیروی انتظامی شهر اعتراف کرد که در پنجاه روز گذشته، تنها در این شهر، پنج نفر خودکشی کرده اند. یعنی به طور متوسط هر ده روز یک نفر، آن هم در شهر کوچک "راور" در استان کرمان.

همان طور که گفته شد، خودکشی معمولا با تصمیم قبلی صورت می گیرد و کمتر در حالات جنونی رخ می دهد. فرد خودکش معمولا بارها و بارها به این موضوع می اندیشد تا به تصمیم نهایی می رسد.

در ایران امروزی بیشترین آمار خودکشی مربوط به زنان، جوانان و بالاخره مردانی مربوط می شود که از تامین معاش خانواده ناتوان و ناامید گشته اند.

به واقع تشدید فاصله طبقاتی، رشد سرسام آور فقر و رانده شدن بخش های وسیعی از جامعه (حتا بخش های وسیعی از خرده بورژوازی متوسط) به زیر خط فقر، موجب گسترش بسیاری از نابسامانی های اجتماعی گشته است.

گسترش اعتیاد، فحشا، خودکشی، دزدی، قتل، همه و همه ریشه در همین شرایط دارد. شرایطی که تشدید فضای بسته و اختناق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، به آن شتاب

بیشتری می بخشد. ناامیدی از وضعیتی که در آن گرفتار شده، ناامیدی از تغییر وضعیت، فرد خودکش را به نقطه بن بست می رساند.

نقطه ای که در آن مرگ را بر ادامه زندگی موجود ترجیح می دهد.

در یونان و رم قدیم نیز بردگان دست به خودکشی می زدند. آنان با این اقدام مرگ را در برابر رنج و ستم ناشی از سلطه برده داران پذیرا می گشتند. در واقع می توان گفت که این اقدام در نزد آنها بیشتر جنبه اعتراضی داشته است.

به قولی وقتی اسپارتاکوس نیست، خودکشی یک راه حل است.

در طول تاریخ، خودکشی در میان اقشار تهیدست و تحت ستم جامعه، به منظور رهایی از بن بست که به نوعی اعتراض به وضعیت موجود نیز بود، همواره یکی از علل اصلی این پدیده بوده است. خودکشی های اعتراضی به قوانین و مناسبات حاکم را می توان به ویژه در خودکشی های زنان مشاهده کرد.

از همین روست که در طرف مقابل نیز شاهدیم که دستگاه های مذهبی که همواره جزیی از طبقه حاکم بوده اند، همواره با این استدلال که جان را خدا می دهد و تنها اوست که حق گرفتن جان آدمی را دارد، خودکشی را امری مذموم اعلام کرده و فرد خودکش را حتا قابل مجازات می دانستند. در ایران نیز ما شاهد این موضوع بوده و هستیم. به طور مثال گاهی شاهدیم که برخی اجازه دفن فرد خودکش را در قبرستان نمی دهند و ادعای شان بر این است که او با این کار از مسلمانی خارج شده و جایز نیست در قبرستان مسلمانان خاک شود.

برای هر چه روشن تر شدن موضوع نگاهی داریم به خودکشی غلامرضا قلی زاده کارگر معدن قلعه زری.

به گفته ی خانواده ی او، وی روزهای قبل از خودکشی بارها می نشست و به جایی خیره می شد و یا ساعت ها در کویر راه می رفت و نمی توانست بخوابد.

به گفته همسرش، دو روز قبل از خودکشی با هم به اداره تامین اجتماعی رفته بودند. قبل از رفتن او به دخترش قول می دهد که امروز حتما با پول برمی گردد. اما در اداره تامین اجتماعی جواب درستی به او نمی دهند. او به معدن می رود تا شاید بتواند مقداری از طلب های اش را بگیرد. درخواست تنها دویست هزار تومان از طلب های اش را می کند اما جوابی نمی گیرد. می گوید پس لااقل صد هزار تومان بدهید و باز دری به روی اش باز نمی شود. وقتی به خانه برمی گردد، در کنجی ساکت نشسته و

ضرورت و اهمیت مبارزه برای آزادی های سیاسی

نگاهی به پدیده ی خودکشی

از معدن قلعه زری تا کارخانه کنف کار

حرف نمیزند. یک بار به همسرش گفته بود در این دنیا برای آدمی مثل ما جای زندگی نیست.

شب بعد او دست به خودسوزی می زند. از بوی گوشت سوخته یکی از پسرها بیدار می شود و شعله های آتش را در انتهای حیاط می بیند. به همراه برادرش شتابان به کمک پدر می روند. اما کار از کار گذشته بود. تمام بدنش در آتش می سوخت، اما صدایی از او برنخاسته و کمکی درخواست نکرده بود. او تصمیم اش را از قبل گرفته بود.

خودکشی پدیده ای اجتماعی است و رشد سرسام آور آمار آن در ایران، ریشه در معضلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی جامعه دارد. اما آیا این نوع خودکشی ها را می توان به عنوان نوعی اعتراض و در زمره اشکال مبارزاتی دانست؟

خودکشی اگرچه جنبه ی اعتراضی نهفته ای دارد، اعتراض به شرایط اقتصادی و غیره و یا حتا اعتراض در روابط محدود خانواده گی، اما خودکشی یک شکل مبارزاتی نیست. خودکشی بیش از هر چیز نشانه ی ناامیدی ست. فرد خودکش از این رو دست به این اقدام می زند که گریزی از بن بست برای اش قابل تصور نیست.

اما طبقه ی کارگر در اعتراض به وضعیت موجود و به منظور تغییر آن دست به مبارزه می زند. اشکال اعتراضی طبقه نیز مشخص است.

به طور مثال اعتصاب و تظاهرات از جمله اشکال بسیار عمومی مبارزاتی طبقه کارگر هستند، اما خودکشی نه.

اگر چه مناسبات سرمایه داری و دولت حافظ این مناسبات، به عنوان مسببان اصلی نابسامانی های اجتماعی و از جمله این خودکشی ها محسوب می شوند، اما فرد خودکش با اقدام خود هیچ راه حلی برای رفع این معضل مطرح نمی کند.

خودکشی یک کارگر، یک زن، یک جوان و... نتیجه فساد و کثیفی مناسبات سرمایه داری است. کارگران و سایر اقشار تحت ستم جامعه، هم چون زنان، تنها با سرنگونی این مناسبات است که می توانند به این وضعیت خاتمه دهند و این امری ست که تحقق خواهد یافت.

مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان از طریق شوراهادر تمام سیاست ها و امور مربوط به جامعه، مداخله و مشارکت دارند و اداره ی امور کشور را نیز خود به دست می گیرند.

بنابراین، آزادی در لحظه کنونی یک نیاز مبرم جنبش های اجتماعی، خصوصا جنبش طبقاتی کارگران است. شعار و خواست آزادی در لحظه کنونی، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. اهمیت طرح خواست آزادی و مبارزه برای تحقق آن، تنها در این نیست که این خواست، خواست مشترک جنبش های اجتماعی است و از قدرت بسیج بالا در مقیاس سراسری برخوردار است. اهمیت شعار و خواست آزادی، تنها این هم نیست که درست در لحظه ای برجسته می شود که رژیم بر شدت خفقان و سرکوب و نقض بیش از پیش و هر روزه حقوق دموکراتیک مردم تاکید می ورزد و به یک عبارت کسی که در لحظه کنونی آزادی سیاسی طلب می کند، در واقعیت امر، به جنگ علیه کلیت رژیم برمی خیزد. اهمیت طرح خواست آزادی و پیکار برای کسب آن که به ناگزیر با موجودیت کل نظام و حکومت مذهبی تصادم پیدا می کند حتا تنها به این نیز خلاصه نمی شود که کوشش های عوام فریبانه و گمراه کننده جریان های بورژوائی و رفرمیست اپوزیسیون برای انحراف جنبش های اجتماعی و کشاندن آن ها به بیراهه ی رفرم و "استحاله لیبرالی" رژیم- آن هم با آویزان شدن به خرده مطالباتی در چارچوب قوانین و نظم موجود- را، ایزوله و خنثا می کند و خس و خاشاک و موانعی از این دست را از مسیر انقلاب و سرنگونی، که یگانه کلید گشاینده ی قفل دگرگونی و تحول بنیادی است، کنار می زند. مطالبه آزادی و مبارزه برای آن به ویژه از این جنبه نیز حائز اهمیت جدی است که طبقه کارگر در جریان این مبارزه و عملی ساختن این شعار، آگاهی خویش را بیش از پیش ارتقاء میدهد، خود را متشکل ترمی سازد و در مصاف اصلی اش با طبقه سرمایه دار، مسیر فتوحات بعدی خویش را نیز هموارتر می کند. از همین روست که سازمان ماهواره روی مسأله آزادی تاکید نموده و آن را در دل شعار محوری خود: کار- نان- آزادی- حکومت شورائی، جای داده است.

سوسیالیستی است، اما این موضوع به معنای کم اهمیت دادن به مبارزات دموکراتیک و غفلت از آزادی های سیاسی نیست و نباید نباشد.

همان طور که پیش از این نیز اشاره شد، طبقه کارگر در مبارزه اش علیه نظم موجود، در هر گام با مانع سرکوب و خفقان روبه روست. از حق ایجاد تشکل های مستقل خود محروم است، اجازه اعتصاب و اجتماع ندارد، از حق آزادی بیان و سایر حقوق دموکراتیک محروم است. طبقه کارگر از فقدان آزادی های سیاسی و از پراکندگی و بی سازمانی بیش از همه اقشار و طبقات دیگر رنج برده و صدمه دیده است. تردیدی در این مسئله وجود ندارد که آزادی سیاسی، نیاز حیاتی و مبرم جنبش کارگری است. طبقه کارگر که پیشروترین طبقه جامعه و پیگیرترین مبارز راه آزادی ست، بی آن که از دیگر مطالبات خود چشم پوشی کند، می تواند و باید با برافراشتن پرچم مبارزه برای آزادی های سیاسی که به یک نیاز و مطالبه عمومی در مقیاس کل جامعه تبدیل شده است، جنبش های اجتماعی متحد سیاسی خویش را نیز حول این شعار و مطالبه بسیج و رهبری کند.

روشن است که مقصود از آزادی، یک آزادی سرودم بریده و محدود نیست. مقصود آزادی و دموکراسی برای یک اقلیت محدود و توانگران و استثمارگران نیست. مقصود، وسیع ترین و کامل ترین آزادی ها برای تمام مردم جامعه و دموکراسی واقعی یعنی دموکراسی برای استثمار شوندهگان و زحمتکشان است. مقصود، تامین آنچنان شرایطی است که کارگران و زحمتکشان، به طور آزادانه و دموکراتیک، در وسیع ترین و گسترده ترین سطح، خود را در شوراها متشکل سازند و از طریق شوراها، در تمام سطوح، در مورد سیاست ها و مسائل مربوط به جامعه فعالانه مداخله و تصمیم گیری نمایند و خود اداره ی امور جامعه را به دست گیرند. بر خلاف دموکراسی بورژوائی که یک دموکراسی صوری است، چرا که اکثریت عظیم مردم از آزادی های سیاسی و نیز مشارکت در امور سیاسی محروم اند، دموکراسی شورائی، یک دموکراسی واقعی است چرا که اولاً همه ی آحاد مردم از آزادی های سیاسی برخوردارند و ثانیاً اکثریت عظیم

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

حزب سیاسی طبقاتی کارگران وجود دارد، تغییری ایجاد نمی کند. اگر سرعت رشد و تحولات درونی جنبش کارگری را در چند سال اخیر، به دقت مورد توجه قرار دهیم و چشم انداز تحول اوضاع سیاسی در ایران، همراه با بیداری و آگاهی روز افزون کارگران را در بطن این تحولات در نظر بگیریم، آنگاه به شرایط و زمینه های فوق العاده مساعدی که برای تشکیل حزب طبقاتی کارگران وجود دارد، بهتری می بریم.

با این توضیحات اکنون باید به بررسی این مسئله پرداخت که از چه راهی و چگونه می توان به تشکیل یک چنین حزبی یاری رساند و نقش سازمان ما در اجرای این وظیفه چیست؟

کمک های مالی

۱۵۰ دلار	کانادا
۵۰ دلار	قاپقران
۵۰ دلار	مهران بندر
۵۰ دلار	دریا
۵۰ دلار	لاکومه
۱۰۰ دلار	ستاره
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نقیسه ناصری
۱۰ دلار	انقلاب
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۲۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۱۸ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۲۰ دلار	اسماعیل رستمی
۲۰ دلار	حبیب شلمور
۵۰ دلار	گیلکستان
ترکیه	
۱۰ یورو	بیژن جزنی
۱۵ یورو	کرامت دانشیان
	هلند
۵۰۰ یورو	رفیق محسن
سوئیس	
۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف
ایران	
۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
آلمان	
۱۰ یورو	بهار
۱۰ یورو	رفیق رشید حسنی
۵ یورو	کامی
۱۰ یورو	رفیق کرامت دانشیان
۱۰ یورو	ایوب
۱۰۰ یورو	بدون کد
انگلیس	
۵۰ یورو	بهرنگ

خود آگاهی طبقاتی کارگران درکل، سخن گفت.

اوج دستاورد ونقطه تحولی که جنبش کارگری درمرحله خودانگیختگی می توانست به آن دست یابد، تشکیل سندیکای شرکت واحد بود. حنا وقتی که کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه، سندیکای خود را تشکیل دادند و از حق تشکل به عنوان مطالبه ای سیاسی، در برابر رژیم حاکم بر ایران، دفاع نمودند، این مبارزه هر آن چه هم که تحولی قابل ملاحظه را در پیشرفت مراحل جنبش خودانگیخته کارگری و رشد آگاهی در صفوف کارگران، نشان دهد، اما هنوز یک مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتاریا نیست. چراکه حنا یک ذره نیز از چارچوب نظم سرمایه داری فراتر نرفته است. اگر حنا نقطه ای بالاتر از این را فرض کنیم که طبقه کارگر درهمین مرحله درمبارزه ای سیاسی شرکت کند که به انقلاب هم بیانجامد، اما فاقد یک سیاست مستقل پرولتاری باشد وهدف اش را کسب قدرت سیاسی قرار ندهد باشد، دنباله رو بورژوازی وسیاست آن خواهد بود. یک نمونه آن را در جریان انقلاب ۱۳۵۷ دیدیم. حنا اگر دهها اتحادیه نیز وجود داشته باشد، اما پرولتاریا فاقد سیاست مستقل پرولتاری باشد وهدف اش را کسب قدرت سیاسی قرار ندهد باشد، درمعادله فوق الذکر تغییری پدید نمی آورد. تنها ممکن است، امتیاز کمتر یا بیشتری بگیرد.

این، به هیچ وجه، یک مبارزه طبقاتی پرولتاری نیست. آن مبارزه ای حقیقتاً پرولتاری ست که سیاستی پرولتاری بر آن حاکم باشد. مبارزه ای آگاهانه وهدفمند برای سرنگونی بورژوازی وکسب قدرت سیاسی باشد.

وقتی که مبارزه طبقه کارگر، به این مرحله برسد، حنا می توان گفت که مبارزه روزمره طبقه کارگر، مبارزه اقتصادی این طبقه، یک مبارزه واقعا طبقاتی ست. چرا که طبقه کارگر اکنون آگاه است که این مبارزه نه صرفا برای بهبود شرایط کار و زندگی، نه مبارزه ای علیه سرمایه داران منفرد، بلکه مبارزه ای علیه کل طبقه و کل نظام و قدرت حاکم است. عالی ترین تجسم وجود یک چنین شرایطی، حزب سیاسی طبقاتی کارگران است.

به بحث پیش بازگردیم که گفتیم، در مبارزه کنونی طبقه کارگر ایران، تشکیل سندیکای شرکت واحد، یک نقطه عطف در جنبش خودانگیخته کارگری، رشد آگاهی اتحادیه ای و گذار از مرحله اتحادهای ناپایدار به اتحادهای پایدار را در صفوف کارگران نشان می دهد. این که رژیم، سندیکا را غیر قانونی اعلام کرد و فعالین آن را سرکوب نمود، در ارزیابی ما درمورد این که جنبش کارگری ایران درچه مرحله ای قرار گرفته و چه زمینه های عینی مناسبی برای تشکیل

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما

کارگر در ایران، مرحله خودانگیختگی را پشت سر نگذاشته و آگاهی طبقاتی سوسیالیستی، ناظر و حاکم بر این مبارزات نیست.

ناباید از این گفتار، که جنبش این طبقه هنوز جنبشی خودانگیخته است، چنین نتیجه گرفت که طبقه کارگر به کلی فاقد آگاهی طبقاتی ست. آگاهی و خودانگیختگی، دوجزء منفک از یکدیگر نیستند. هیچ جنبش خودانگیخته ای تهی از هرگونه آگاهی طبقاتی وجود ندارد. همین که می گوئیم، کارگران به مبارزه علیه سرمایه داران و برای تحقق مطالبات حنا صرفا اقتصادی خود برخاسته اند، از یک همبستگی در درون کارگران سخن می گوئیم، که بازتاب درجه معینی از آگاهی ست. وقتی که کارگران یک کارخانه برای افزایش دستمزد به اعتصاب روی می آورند، عجالتا نشان می دهند که اولاً- بدون این که از تئوری ارزش اضافی مارکس هم اطلاع داشته باشند، می دانند که سرمایه دار، حاصل دسترنج آنها را به عنوان سود به جیب می زند و می خواهند بخش دیگری از حاصل کار خود را دریافت کنند. اگر جز این می بود، نمی توانستند ادعای افزایش دستمزد نمایند. این خود، پی بردن به این حقیقت است که استثمار می شوند. ثانیاً- به این نکته نیز آگاه شده اند که دشمن آنها یکی ست، و به تنهایی نمی توانند از پس وی برآیند، بلکه باید مشترکاً، متحداً علیه این دشمن بشورند و بجنگند. همین واقعیت روزمره، از مبارزه خودانگیخته کارگران، حاکی از بیداری آنها و آگاهی نسبی شان به تضادی ست که میان آنها و نظم سرمایه داری وجود دارد. این خود، نطفه همان آگاهی سوسیالیستی ست. این آگاهی، در درون خودانگیختگی نیز در یک جا، در جا نمی زند. در مراحل مختلف جنبش خودانگیخته کارگری، مراحل متعددی را از رشد این آگاهی می توان دید. هرچه این جنبش ها، از مبداء آغازین خود فاصله می گیرند، هرچه بر وسعت و دامنه اعتراضات افزوده می گردد، این آگاهی نیز بیشتر می شود. معهداً محدوده ای وجود دارد که آگاهی ناشی از حرکت خود به خودی نمی تواند فراتر رود، مگر آنکه تغییری کیفی رخ دهد، جنبش طبقه کارگر، مرحله خودانگیختگی را پشت سر بگذارد و به یک جنبش خودآگاه وهدفمند تبدیل شود.

از این رو، به رغم تمام مبارزات طبقه کارگر در طول چند سال اخیر و مراحل رشدی که این جنبش پشت سر نهاده است، نه می توان، از این مبارزات هنوز به عنوان مبارزه آگاهانه سوسیالیستی نام برد و نه از

شمشیرهای آخته‌ی اسلامی بر ضد زنان و علیه "اراذل و اوباش"

در روزهای اخیر رژیم جمهوری اسلامی مجموعه‌ی بزرگی از نیروهای گوناگون سرکوب خود را بسیج کرده و در خیابان‌ها به جان مردم و به ویژه زنان و آنانی که حکومت "اراذل و اوباش" می‌نامد، انداخته است.

مردم هر روز در شهرهای بزرگ شاهدند که نیروهای ویژه‌ی سرکوب رژیم جلوی زنان را می‌گیرند، به آنان توهین می‌کنند، دستگیرشان می‌نمایند و انواع و اقسام فشارها را برای "رعایت حجاب اسلامی" می‌آورند. در چند مورد عکس‌ها و فیلم‌های کوتاهی از ضرب و جرح زنان در تارنماهای اینترنتی پخش شده‌اند که بخش کوچکی از وحشیگری اسلامی باندهای سیاه سرکوب رژیم را در لباس نیروهای عادی پلیس یا نیروهای ویژه نقابدار به نمایش می‌گذارند. اما این فقط نیمی از اعضای جامعه، یعنی زنان نیستند که این چنین مورد تعرض پلیس جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند، بخش دیگری از جامعه نیز این روزها زیر تیغ و باتوم پلیس و پاسداران اسلامی رژیم‌اند. نهادهای رسمی سرکوب، وزارت کشور و قوه‌ی قضائیه، نام این بخش را "اراذل و اوباش" گذاشته‌اند و طرح‌هایی برای "تأدیب" اینان ریخته‌اند.

دشمنی ریشه‌ای جمهوری اسلامی علیه زنان و حقوق ابتدائی انسانی اشان نیازمند توضیحات مفصل نیست. جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم مذهبی که پایه و اساس دستورات قرآن و دیگر متون ارتجاعی دینی‌ست تا وقتی که هست زنان را سرکوب خواهد کرد و جزئی‌ترین حقوقشان را لگدمال خواهد نمود. روزی که جمهوری اسلامی یک قدم از پرنسیپ‌های دینی‌اش در رابطه با زنان - برای مثال حق آزادی پوشش - عقب‌نشینی کند، آن روز دیگر این رژیم مذهبی نیست و آن روز یعنی زمانی که دیگر جمهوری اسلامی وجود نداشته باشد. به همین جهت است که جمهوری اسلامی در همین رابطه‌ی حجاب اسلامی زنان همواره پافشاری کرده و می‌کند، زیرا این رژیم خوب می‌داند که اگر در همین یک مورد عقب‌نشینی کند، یکی از پایه‌های مهم ایدئولوژیکش را از دست می‌دهد و کل بنیانش لرزان‌تر از گذشته می‌شود.

امروز رژیم جمهوری اسلامی می‌بیند که پس از نزدیک به سه دهه حکمروایی دختران و زنان جوانی که در زیر سیطره‌ی همین حکومت متولد و بزرگ شدند، در نظام آموزشی ارتجاعی‌اش درس خوانده‌اند و برخی‌شان در اجتماع کار می‌کنند حاضر نیستند حجاب اسلامی مورد نظر رژیم را

رعایت کنند و به روش‌های متنوع و مختلف از آن سر باز می‌زنند. این یک شکست بزرگ برای کل رژیم و بنیان و اساس است. بنابراین رژیمی که از روز نخست استقرارش تنها و تنها با سرکوب و اختناق درصدد تحمیل پرنسیپ‌های به شدت عقب مانده‌اش برآمد، امروز هم با همان روش‌ها می‌خواهد "جامعه‌ی نمونه" ناممکنش را تحمیل کند. لذا پلیس و پاسدارانش را همچون سگان درنده‌ی گستاخ به جان زنان و دختران می‌اندازد و آنان را ضرب و جرح می‌کند.

نیروهای سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در این روزها همچنین به جان "اراذل و اوباش" هم افتاده‌اند. بر گردن عده‌ای افتابه آویزان کرده و ضمن تحقیرشان، آنان را زیر مشت و لگد و باتوم گرفتند. برای رژیم جمهوری اسلامی "اراذل و اوباش" عمدتاً جوانانی هستند که خارج از نرم‌های اسلامی لباس می‌پوشند، موسیقی غیرمجاز گوش می‌دهند یا با جنس مخالفان رابطه دارند. اینان را باید تحقیر و مذمت کرد تا جامعه‌ی نمونه‌ی اسلامی آن هم پس از سه دهه حکومت شکل بگیرد! اگر اکثریت بزرگ جوانانی که در همین حکومت متولد شده و رشد یافته‌اند حاضر نیستند نرم‌های عقب‌مانده‌ی صدر اسلام را بپذیرند پس باز هم این حکومت شکست بزرگی خورده است و باز هم باید با روش عادی‌اش، سرکوب و شکنجه در ملاء عام، اقدام کند.

البته در زبان علمی "اراذل و اوباش" یا لومین پرولتاریا به بخشی از اعضای جامعه طبقاتی گفته می‌شود که اتفاقاً وجود دارند، چرا که نظام اقتصادی سرمایه‌داری وجود دارد. بخشی که از فعالیت تولیدی بازمانده است و در حاشیه شهرها با چاقوکشی، فروش مواد مخدر، تعرض و تجاوز به حیات خود ادامه می‌دهد. از قضا نظام سیاسی سرمایه‌داری بیشتر اوقات چه به صورت دائمی و چه به صورت موقتی از همین بخش از جامعه استفاده هم می‌کند. در همین نظام امام زمانی اسلامی در ایران بخش بزرگی از اراذل و اوباش یا لومین پرولتاریا وقتی دائمی به خدمت نظام اسلامی درمی‌آیند پلیس و پاسدار می‌شوند و با نقاب و بدون نقاب مردم را زیر مشت و لگد می‌گیرند یا گلوله باران می‌کنند. در همین نظام اسلامی وقتی که به اراذل و اوباش نیاز باشد به طور موقت به خدمت سرمایه‌داران درمی‌آیند و اعتصابات کارگری را در هم می‌شکنند، دانشجویان را ضرب و جرح می‌کنند یا به عنوان حزب الله و انصارش کتاب و نشریه آتش می‌زنند. در هر حال

اراذل و اوباش - لومین پرولتاریا - قربانیان همین جامعه طبقاتی هستند که در ایران اسلامی - سرمایه‌داریست.

اکنون پرسشی که می‌تواند در اذهان مطرح گردد این است که چرا رژیم جمهوری اسلامی به چنین سرکوب‌هایی که بدان اشاره رفت شدت و شتاب بخشیده است؟ مگر به تازگی اکثریت بزرگ زنان در ایران "بدحجاب" شده‌اند؟ مگر جوانان - چه دختر و چه پسر - از همین چند ماه پیش به قواعد اسلامی بی‌اعتنایی می‌کنند؟ مگر "اراذل و اوباش" بیش از گذشته خودنمایی می‌کنند؟

واقعیت آن است که اکثریت عظیم زنان ایران هرگز زیر بار حجاب و قید و بندهای پوششی اسلامی نرفته و نخواهند رفت. واقعیت آن است که گسترش وسایل ارتباط جمعی و آشنایی جوانان به استفاده از آن‌ها مانع از شکل‌گیری "جامعه‌ی نمونه اسلامی" شده و خواهد بود. واقعیت آن است که تا زمانی که جامعه طبقاتی سرمایه‌داری وجود داشته باشد بخشی از جامعه از گردونه‌ی تولید به بیرون پرتاب خواهد شد و به عنوان لومین پرولتاریا به زندگی انگلی ادامه خواهد داد.

واقعیت دیگر هم این است که جمهوری اسلامی می‌بیند که از همه سو مبارزات اجتماعی در حال گسترش و اعتلاست. مبارزات کارگری به شکل‌های گوناگون چنان در جای جای ایران در جریان است که اکنون دیگر اطلاع یافتن از تمام آن‌ها محتاج یک شبکه‌ی گسترده‌ی خبررسانی‌ست. کارگران آگاه‌تر هر روز در حال متشکل شدن و سازمانیابی بیشتر برای نبردهای مهم‌تر آینده و در راهند. جنبش دموکراتیک دانشجویی یک دم از ارتقای خود باز نمی‌ماند و به شکل و شیوه‌های گوناگون بروز و نمود می‌یابد. آزادی پوشش تنها یک خواست کوچک زنان و جنبش‌شان است. آنان خواهان برابری‌های به مراتب فراتر از آن چه هستند که جمهوری اسلامی حتا در شکل و شمایل اصلاح طلبانه‌ی مثلاً دوم خردادی‌اش بتواند و بخواهد به آنان بدهد.

وقتی این همه مبارزه در بخش‌ها و در جنبش‌های مختلف اجتماعی جاری‌ست، وقتی جامعه یک دوران رکود برآمده از دوران سیاه اختناق و سرکوب دهه شصت و اوائل دهه هفتاد را پشت سر گذاشته است، وقتی تضادهای حکومتی چه در عرصه‌ی داخلی و چه در عرصه‌ی بین‌المللی عمیق‌تر از گذشته شده است، حکومت باید بنا بر ماهیتش چنگ و دندان نشان دهد تا بگوید آماده هر گونه سرکوب گسترده‌تر هم هست. بنابراین

پیام خامنه ای، امنیتی کردن فضای جامعه و دانشگاه های کشور

بسیج دانشجویی، "هم اکنون ۶۴۹ هزار دانشجویی، در ۲۶۰۰ دفتر بسیج دانشجویی مستقر در ۷۰۰ دانشگاه سراسر کشور، مشغول فعالیت اند"، از نگاه خامنه ای، دولت و روسای انتصابی دانشگاه ها، پیشبرد سیاست پلیسی و سرکوبگرانه رژیم در دانشگاه های کشور، با هزینه کمتری دنبال خواهد شد. به ویژه، وقتی این بسیجیان وابسته به سپاه پاسداران، با نام دانشجو از هویت "تشکل دانشجویی" نیز بر خوردار گردند، آنگاه جمهوری اسلامی می تواند با موج گسترده تبلیغاتی، ضمن دفاع از "تشکل دانشجویی"، اقدامات پلیسی و سرکوبگرانه خود را، که از کانال بسیج دانشجویی پیش می برد، اختلاف و درگیری میان گروه ها و تشکل های مختلف دانشجویی قلمداد کند. لذا، با توجه به استراتژی مرحله ای رژیم، جنبش دانشجویی به عنوان یک کل به هم پیوسته، لازم است با اتحاد و همبستگی مبارزاتی، همراه با درایت و هوشیاری بیشتر، ضمن خنثی کردن سیاست سرکوبگرانه ی پنهان و آشکار رژیم، از جمله اخلال گری های بسیج دانشجویی، اهم نیرو و پتانسیل مبارزاتی خود را، در دفاع از دست آوردهای صنفی - سیاسی جنبش دانشجویی، از جمله حق ایجاد تشکل های مستقل و دفاع از انتشار نشریات دانشجویی متمرکز سازد

از صفحه ۱۰

شمشیرهای آخته‌ی اسلامی بر ضد زنان و علیه "اراذل و اوباش"

نیروهای پلیس و پاسدارش را بسیج عمومی می کند و به عنوان مبارزه با "بدحجابی" و "اراذل و اوباش" به جان مردم می اندازد. اما مسلم است که چنین شیوه ای از برخوردها نمی تواند بدون پاسخ بماند. همان زن جوانی که احتمالاً آگاهی سیاسی بالایی ندارد، همان جوانی که تجربه ی مبارزاتی ندارد و مورد ضرب و جرح قرار می گیرد بالاخره روزی تصمیم می گیرد که با همین جنبش های موجود همگام شود تا رندهای کوچک را بزرگ و بزرگ تر کنند تا وقتی که بذرهایی بادی که امروز جمهوری اسلامی می کارد با بارآوری توفان شود و بنیانش را با قوت و حدتی بی همتا برفا کند.

بسیج آماده ی برآوردن نیازهای انقلاب در هر زمان و از هر نوع است"، بیش از هر چیز بر موقعیت و روحیه نظامی گری دانشجویان بسیجی، به عنوان یک "تشکل دانشجویی" تاکید کرد.

اگر تا دیروز گرایش های از جنبش دانشجویی، سیاست اعمال فشار، گسترش سرکوب، انحلال تشکل های دانشجویی و توطئه گری علیه نشریات دانشجویی را، برآمده از دولت احمدی نژاد و روسای انتصابی دانشگاه ها می دانستند، اینک به روشنی می توان دریافت، در پشت همه اقدامات سرکوبگرانه، که جنبش دانشجویی را در چنبره خود گرفته است، دستان بالاترین مقامات جمهوری اسلامی و در راس آن خامنه ای قرار دارد.

آنچه که از یک ماه پیش در دانشگاه پلی تکنیک کلید خورد و سپس به دانشگاه علامه کشیده شد، در واقع اقدام به عملی کردن رویای خامنه ای است. رویاتی که تسلط اقتدار بسیجی، یعنی خود کامگی، پرونده سازی، ضرب و شتم، تجاوز، قتل، اخلال در تشکل های دانشجویی و ایجاد فضای پلیسی در محیط دانشگاه ها را، هدف قرار داده است. لاجرم، برای دست یابی به این اهداف سرکوبگرانه، چه نیروئی بهتر از بسیج دانشجویی، که سر در آیشخور سپاه پاسداران دارد. چرا که دانشجویان بسیجی بر اساس رهنمود خامنه ای، با داشتن دو بعد نظامی و دانشجویی، و قرار گرفتن زیر پوشش یک "تشکل دانشجویی"، بهتر می توانند سیاست سرکوبگرانه جمهوری اسلامی را پیش ببرند.

در سال های اخیر، با گسترش موج اعتراضات دانشجویی، ورود نیروهای امنیتی به محیط های دانشجویی، ضرب و شتم دانشجویان توسط نیروهای حراست و انتظامات دانشگاه، برای جمهوری اسلامی هزینه بردار شده است. چرا که از یک طرف چهره سرکوب و پلیسی رژیم را بیش از پیش، در منظر نیروهای مدافع حقوق توده ها و محافل بین المللی قرار می دهد، و از طرف دیگر، جنبش دانشجویی را به عنوان یک کل به هم پیوسته، به چالش و مقابله با رژیم می کشاند. در حالی که واگذار کردن این وظیفه، به دانشجویان بسیجی که به ادعای محمد رضا مردانی، رئیس سازمان

یک فرد یا گروهی بیان شود"، هر گونه اعتراض و حتا حرف حقی را، به دشمنان جمهوری اسلامی نسبت داده و لذا نه فقط دانشجویان بسیجی را، از هر گونه اعتراض و نق زدن بر حذر داشت، بلکه با طرح دیدگاه اش، علاوه بر دانشجویان بسیجی، تمامی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی کشور را، برای سرکوب اعتراضات جنبش های اجتماعی و توده ای فرا خواند. و آنگاه در پس این نگاه امنیتی، به مهمترین هدف این دیدار، که در واقع پیاده کردن رویای خامنه ای و دانشجویان بسیجی در دانشگاه های کشور است، پرداخت. مستثنا از این که این رویا، در فضای کنونی دانشگاه ها، قابل تحقق باشد یا نه؛ به روشنی می توان آنرا در سخنان خامنه ای و نمایندگان دانشجویان بسیجی، دریافت.

نمایندگان دانشجویان بسیجی، در سخنان خود، با تاکید بر ضرورت "انقلاب فرهنگی در دانشگاه ها" همان شعار و خواسته ای را طرح کردند که در یک ماهه اخیر، توسط مسئولان دانشگاه و بسیج دانشجویی امیرکبیر در این دانشگاه، کلید خورد.

اگر چه جمهوری اسلامی چندان بدش نمی آید که همانند سال پنجاه و نه، با یک "انقلاب فرهنگی دیگر"، گریبان خود را از شر جنبش رو به رشد دانشجویی رها سازد، اما خامنه ای و دیگر سران رژیم، خود بیش از هر کسی بر وضعیت شکننده و بحرانی رژیم در عرصه های داخلی و خارجی آگاه هستند. آن ها به خوبی می دانند، نه رژیم در موقعیت سال شصت است و نه توده ها در توهم سال های اولیه بعد از قیام به سر می برند، که بتوان با سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار، جنبش های اجتماعی را مرعوب ساخت و یا "انقلاب فرهنگی" دیگری را بر دانشگاه های کشور تحمیل نمود. لذا خامنه ای با عنوان کردن اینکه، "بسیج دانشجویی تشکلی دو بعدی است که از يك سو با "محیط دانشجویی ارتباط و از سوی دیگر به سپاه پاسداران تکیه دارد"، دانشجویان بسیجی را به عنوان یک "تشکل دانشجویی وابسته به سپاه" و رای تشکل های دیگر معرفی کرد. او در ادامه با تاکید بر بعد نظامی دانشجویان بسیجی، و گفتن اینکه "فرق بسیج دانشجویی با تشکل های دیگر، این است که

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱ (اقلیت)

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 502 may 2007

پیام خامنه ای، امنیتی کردن فضای جامعه و دانشگاه های کشور

توجه به این واقعیات است که خامنه ای در سخنرانی خود به آنان توصیه می کند که: " **محافظه کار نشوید** و به همان معنای مثبت، دانشجوی بسیجی باقی بمانید". در واقع خامنه ای با روحیه دادن به این دانشجویان، آن ها را برای پیشبرد تحرکات ارتجاعی و اهداف سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در محیط دانشگاه تشویق می کند.

دیدارهایی از این دست، غالباً در حد یک دید و بازدید معمولی نبوده، و نمی تواند پیام یا پیامدهایی برای جامعه و جنبش دانشجویی نداشته باشد. حال ببینیم پیام و پیامدهای این دیدار برای جامعه و جنبش دانشجویی چیست؟

روند مذاکرات نمایندگان رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا در عراق، موجب بروز اعتراضات جریانات بسیجی به دولت احمدی نژاد شده است. دانشجویان بسیجی با راهپیمایی و تجمع در مقابل نهاد ریاست جمهوری، اعتراض و مخالفت خود را نسبت به مذاکره نشان دادند. لذا یکی از اهداف این دیدار، دعوت دانشجویان بسیجی به حمایت از دولت احمدی نژاد بود. چنانچه خامنه ای، در بخشی از سخنانش، با توجه به موقعیت بحرانی رژیم، به دانشجویان بسیجی هشدار داد: " در این فضا وظیفه دانشجوی بسیجی، حمایت از دولت است". و آنگاه با بیان اینکه، " گاه دشمن برای تکمیل نقشه خود، در صدد آن است که حرف حقی از زبان

در صفحه ۱۱

روبرو کرده است، در پرتو تحرکات تخریبی دانشجویان بسیجی، در همراهی با حراست، انتظامات و نیروهای امنیتی رژیم، شکل گرفته است. در تمامی اقدامات سرکوبگرانه ای که در یک ماه اخیر در دانشگاه های کشور، به ویژه در امیرکبیر و علامه طباطبائی اعمال گردیده، ابتدا به ساکن، این دانشجویان بسیجی بوده اند که با تحرکات ارتجاعی و فضا سازی تخریبی، زمینه ورود نیروهای سرکوبگر رژیم را، جهت ایجاد خفقان و سرکوب در درون دانشگاه فراهم ساخته اند. تا جایی که، هم اکنون چالش میان جنبش دانشجویی با دانشجویان بسیجی، به رو در روی آشکار کشیده شده است. اما با همه این اوصاف، از آنجا که در شرایط فعلی، با توجه به موقعیت رشد یابنده جنبش دانشجویی، و فضای سیاسی جامعه، توازن قوا به نفع دانشجویان بسیجی نیست، و آنان، با وجود تحرکات یک ماه اخیر، در مقابل کل جنبش دانشجویی قادر به ایستادگی نبوده و نخواهند بود و چشم انداز انفعال و تحلیل رفتن آن ها، بیش از پیش قابل تصور است، لذا انتخاب زمانی این دیدار، می تواند برای تقویت روحیه دانشجویان بسیجی، جهت جلوگیری از انفعال آن ها موثر باشد. چرا که در فضای کنونی محیط دانشجویی، علی رغم حمایت آشکار روسای انتصابی دانشگاه ها و نیروهای امنیتی رژیم از بسیج دانشجویی، هیمنه آن ها فرو ریخته و بعضاً با تمسخر دانشجویان دیگر مواجه هستند. با

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۸ / ۵ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی